

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

اللهم صل علی محمد و آل محمد

سوره مبارکه همزه (جله سوم)

ختم مفهومی استادانوت ۱۵/۵/۲

موضوع محوری سوره مبارکه همزه، بحث خلود است و ارتباطش با همز و لمز را بیان می کنیم. انواع خلود، انواع همز و لمز و انواع نگرش به خلود را بررسی می کنیم. در نهایت به درمان همز و لمز از طریق اصلاح نگرش به خلود می رسیم. بحث بعدی نیز روش اختصاصی سوره مبارکه همزه است. یعنی که اگر کسی قصد کرد تمام قرآن را با سوره همزه بخواند چگونه باید بخواند.

سه رویکرد جلسه قبل توضیح دادیم و دوستان در این سه رویکرد تصمیم به پژوهش گرفتند، بحث خلود و مال یک بحث محوری است. گروه اول باید ادبیات را جمع کند، گروه دوم شاکله ها را و گروه سوم بحث اخلاق را.

کسانی که در حوزه تطابق عمل و جزا کار می کنند چند نکته را دقت کنند. تعریف همز و لمز یک شکل و ظاهر دارد. مثلا عبارت است از شکستن دیگران. این شکل با جزا ارتباط دارد. ریشه یا آتش اصلی جزا بحث مال است. آتش به بقیه قسمت ها سرایت می کند. شکستن همان کاری است که فرد در دنیا کرده و آتش هم مالی است که فردی در دنیا داشته یا توجهی که به مال داشته است. انسان می تواند چیزی را نداشته باشد ولی داشته باشد. می تواند مال نداشته باشد ولی توجه به مال داشته باشد و این مال آتش بشود. انسان می تواند مال نداشته باشد ولی فردی نیکوکار و خیر باشد.

من یک معلم دیدم که ده ها نفر را رشد علمی داده و حافظ قرآن کرده بود. این معلم می گفت که هر چه یاد گرفته را از پدرش دارد و در واقع پدرش، معلم او بوده است. هر چند نفر که در مسیر قرآن قرار گیرند از طریق این دختر به پدرش می رسد. در نظر بگیرد کسی که فقط یک دختر داشته چقدر برایش کار خیر نوشته می شود. پس می شود که کسی مال نداشته باشد و توجهش به مال، او را هماز و لماز بکند.

بحث اصلی: بحث خلود

بحث خلود درونی‌تر از مال است. انتزاعی‌تر است. انتزاعی که از ابتدای تولد با انسان متولد می‌شود. اولین بحث انتزاعی - بعد از بحث وجود خدا- بحث خلود است. بچه اول می‌فهمد که من هستم. یعنی وجود را می‌فهمد و در مرحله دوم من باید باشم را می‌فهمد، میل به بقا دارد.

بچه را از مادر جدا کنی گریه می‌کند، چون بقا را دوست دارد. اگر این بحث انتزاعی در وجود انسان نبود دیگر میل به غذا، آب، خواب و غیره نداشت. چون می‌خواهد که باشد به همه این‌ها میل پیدا می‌کند. میل به خلود مربوط به همه موجودات است. همه به دنیا آمدند که نروند. هیچ کسی به دنیا نیامده است که برود. وقتی حضرت آدم در بهشت مثالی بودند، ابلیس حضرت آدم را به «شجره خلد» دعوت کرد و این طبیعی بود که آدم از آن تناول کند.

پس مفهوم خلود یک مفهوم اولیه است و انواع پیدا می‌کند به خاطر این که بشر حفظ و مراعات شود و استمرار یابد. یکی از شئون ولایت الهی، حفظ وجود تا رسیدن به کمال است. از اصول اعتقادات انسان بحث خلود است. معاد یعنی خلود. اعتقاد به خلود اعتقاد به معاد است.

خدا چون موجودات را موجود کرده پس معدوم نمی‌کند. خلود یعنی این که شیء ممکن است از حالتی به حالت دیگر درآید ولی از بین نمی‌رود. فیزیکدانان این موضوع را اثبات کرده‌اند. منتها ما همین موضوع را ذیل اعتقاد به معاد قبول داریم. چیزی که انحراف ایجاد می‌کند تغییر مفهوم خلود است. هیچ وقت شیء فانی به همان وضعیت خالد نمی‌شود. مثل سیر رسیدن بچه به پیری.

خلود وصل به وجه الله است. هر موجودی هالک است بجز وجه خدا.

اولین مشکل این جا پیدا می‌شود که شیئی که هالک است خالد نمی‌شود. چون خلود مختص وجه الله است.

انسان از آن جهت که وجه الله است خالد می‌شود نه از آن جهت که شیء است. ما حس خلودی که در انسان‌ها هست را به شیء وصل می‌کنیم نه به وجه الله و این اشتباه است.

«یعلمون ظاهرا من الحیات الدنيا» همین است. دنبال شیء می‌رود. از این انحراف بقیه انحراف‌ها بوجود می‌آید. قرآن صراحت دارد در این که هیچ شیئی خالد نیست. وجه الله یک شیء می‌تواند خالد شود. هر موجودی نسبتی با وجود

دارد و این می‌شود وجه الله. در قیامت همه مظهر وجه الله هستند ولی شیئیت خودشان هم لحاظ می‌شود. هر شی هالک، گیرنده وجه الله است.

هر انسانی در قیامت تعیین دارد و دوست دارد که عمل خیرش به او نزدیک شود و عمل شرش از او دور شود. یعنی شما ظاهرا با اشیاء مواجه هستید. در واقع در باطن با وجه الله مواجه هستید. «کل شی هالک الا وجهه» خلود مخالف هالک است.

هر موجودی عملی دارد. اگر عمل جزء ذاتش باشد باید پیوسته با او باشد. اگر خارج از ذاتش باشد می‌تواند باشد یا نباشد. بعضی اعمال جزء ذات شیء است. مثل «لئن شکرتم لازیدنکم» و بعضی اعمال خارج از ذاتند، حالت مالیت پیدا می‌کند. در کل عمر هم فرصت هست که این عمل از انسان جدا شود یا جزء خودش شود. مثل اولاد و اموال. ممکن است کسی اموال دیگران را جزء ذات خود بکند. خلود را همه می‌فهمند ولی وقتی ادامه داده شود فلسفی می‌شود.

سیر در گناهان حظ انسان را از وجه الله کم می‌کند و دوری از گناهان حظ فرد را از وجه الله زیاد می‌کند.

اگر انسان خالد بودن را در خود کشف کند در نسبت با آن سهل‌انگاری نکند هیچ وقت به سمت گناهان میل پیدا نمی‌کند. چون هر گناهی مساوی با هلاکت است. هر کس خالد بودن خود را نفهمد به سراغ گناه می‌رود. چون خالد بودن جسمش یا هر چیز دیگری را دیده است.

چون مفهوم خلود مرتبه دارد انسان را دچار غرور می‌کند. آدرس را اشتباهی می‌بیند. مثل کسی که می‌داند غذایی برای سلامتی‌اش ضرر دارد ولی خالد بودن لذت را به خالد بودن جسم ترجیح می‌دهد.

دومین ایراد این است که خالد بودن را به اسباب نسبت می‌دهند. منشاء خلود را به سبب وصل می‌دانستند. هر دو انحراف منجر به توجه به غیر خدا می‌شود. اولین چیزی که توجه انسان را درگیر می‌کند اموال و اولاد است. انسان بی‌نیاز شدن را از توجه به اولاد و اموال جست و جو می‌کند.

بحث مال:

بحث خلود و مال دو موضوع پشت در پشت هستند که یکی باطن و یکی ظاهر.

مال: آنچه در ملکیت انسان در آمده موجب بی نیازی از دیگران شده و قابل انتقال است. می توان آن را ذخیره کرد.

روایت مشهور از امیرالمومنین (علیه السلام): **الْعِلْمُ أَفْضَلُ مِنَ الْمَالِ بِسَبْعَةِ الْأَوَّلِ** أَنَّهُ مِيرَاثُ الْأَنْبِيَاءِ وَالْمَالُ مِيرَاثُ الْفِرَاعِنَةِ الثَّانِي الْعِلْمُ لَا يَنْقُصُ بِالنَّفَقَةِ وَالْمَالُ يَنْقُصُ بِهَا الثَّلَاثُ يَحْتَاجُ الْمَالُ إِلَى الْحَافِظِ وَالْعِلْمُ يَحْفَظُ صَاحِبَهُ الرَّابِعُ الْعِلْمُ يَدْخُلُ فِي الْكَفَنِ وَبَيَّتَى الْمَالُ الْخَامِسُ الْمَالُ يَحْصُلُ لِلْمُؤْمِنِ وَالْكَافِرِ وَالْعِلْمُ لَا يَحْصُلُ إِلَّا لِلْمُؤْمِنِ السَّادِسُ جَمِيعُ النَّاسِ يَحْتَاجُونَ إِلَى الْعَالِمِ فِي أَمْرِ دِينِهِمْ وَلَا يَحْتَاجُونَ إِلَى صَاحِبِ الْمَالِ السَّابِعُ الْعِلْمُ يَقْوَى الرَّجُلَ عَلَى الْمُرُورِ عَلَى الصِّرَاطِ وَالْمَالُ يَمْنَعُهُ وَعَنْهُ قِيمَةُ كُلِّ أَمْرٍ مَا يَعْلَمُهُ وَفِي لَفْظٍ آخَرَ مَا يُحْسِنُهُ^۱

علم بهتر از مال است به هفت دلیل.

علم میراث انبیا و مال میراث فراعنه است. نوع ارث علم این طور است که در آن وحی و الهام وجود دارد.

علم نقصان بردار نیست. با عطا کردن زیاد می شود. مال نقصان بردار است و کم می شود.

مال نیاز به حافظ دارد ولی علم صاحبش را حفظ می کند. علم می شود ذات انسان.

مال بد نیست. زندگی را تغییر می دهد ولی در مقایسه با علم می خواهیم معنای هر کدام را بفهمیم.

انسان علمش را در کفن می برد چون ذاتش شده است. ولی مال را نمی تواند ببرد.

علم نور هدایت است که برای مؤمن است ولی مال این گونه نیست.

معنای علم: علم از نور است.

تکنولوژی امروز از مصادیق مال است نه علم.

^۱ غرر الحکم، ج ۴ / ۵۰۲، الحدیث ۶۷۵۲.

در احکام فقه هم این تکنولوژی قابل خرید و فروش است ولی علم هدایت قابل فروش نیست. علمی که از جنس کشف حقایق است با پول خریداری نمی‌شود. بخشی از علم‌ها همان مال هستند که انتزاعی شده‌اند. مال را هم به کافر می‌دهند و هم به مؤمن. ولی علم مخصوص مؤمن است.

علمی بواسطه ایمان در فرد شکل می‌گیرد، شبیه بلعم بائورا که بعد تحت تأثیر هواپرستی به طاغوت میل پیدا کرد.

علم یا ذاتی انسان است یا عرضی. اگر ذاتی باشد موجب وسعت بخشی انسان می‌شود. مثل علم توحید.

علم عارض یا نافع است یا غیر نافع. اگر نافع باشد تبدیل به عمل شده و عملش برای فرد فایده دارد. این عمل می‌تواند به ذات انسان متصل شود.

پس علم از دو زاویه علم و عمل می‌تواند ذاتی انسان بشود. بعضی علم‌ها به طور طبیعی انسان را بزرگ می‌کنند. بعضی علم‌ها عملشان انسان را بزرگ می‌کند. بعضی علم‌ها هم وسط قرار می‌گیرند.

همه مردم به صاحب علم احتیاج دارند و از صاحب مال بی‌نیاز هستند. همه به علم احتیاج دارند تا از ضلالت خارج شوند.

مال مانع عبور از صراط می‌شود ولی علم انسان را از صراط رد می‌کند. هر کس پول دارد باید مراقب باشد. انسان می‌تواند طوری زندگی کند که موجودی مالش صفر شود.

مال: آنچه بصورت عارضی در ملکیت انسان قرار می‌گیرد بصورت موقت و لازم است به سرعت به عمل صالح تبدیل شود. اعتباری است یعنی قراردادی است. برنامه‌ریزی متغیر دارد.

مال؛ اعتبار و ارزش عارضی است. اموال انسان آن چیزی است که به رفتار و زندگی و اعتقاد فرد ارزش می‌دهد. حال این ارزش یا واقعی است یا عارضی.

ارزش واقعی را علم و ارزش عارضی را مال می‌نامیم. علم به شکل حقیقی اعتبار و ارزش فرد را مشخص می‌کند. مال هم ظاهراً برای فرد اعتبار می‌آورد ولی حقیقی نیست. مثل مدرک دانشگاهی. جامعه‌ای که به سمت جمع مال برود، این جامعه می‌شود هم‌ماز لماز. جمع مال در سه رویکردی که مطرح کردیم بحثی اساسی است.

برای خلود باید به علم متصل شویم نه به مال. انحراف جایی است که برای امر عارضی انسان ارزش ذاتی قائل می‌شود.

انسان یک سری امکانات دارد. انسان می‌تواند از این امکانات استفاده کند و وارد چرخه عمل صالح بشود. یا از این امکانات استفاده نمی‌کند و وزر و وبال می‌شوند.

مال؛ ارزش‌ها و اعتبارهای قراردادی که موجب تسهیل رفتارها و برنامه‌هاست و بخودی خود بدون ارزش است. درست درمقابل علم دین که ارزش آن ذاتی و خود موجب نورانیت است.

نوری که در چشمان شما قرار می‌گیرد برای رؤیت یک مسئله علم است.

ملیت‌ها هم مالیت هستند. مال‌ها انواع دارند. خیلی از مال‌ها در پس زمینه ذهن فرد هستند. همین که کسی بگوید من در شمال تهران می‌کنم خیلی اعتباریات فرق می‌کند.

ما همز و لمز را بیشتر از مال می‌شناسیم. باید مالی که باعث این همز و لمز شده است را شناسایی کنیم. عمودهایی دور ارزش‌ها و اعتبارهای قراردادیمان کشیده‌ایم و هیچ‌کس جرأت مقابله با آن را ندارد.

ساعت دوم

ارزش دنیا چیست؟

فلسفه بلاها و ابتلائات در دنیا چیست؟

ارزش‌های مادی به چه صورت هستند؟

این موارد هم در دنیا و هم در مباحث آخرت‌گرایی مطرح هستند.

مال و بحث پیرامون آن یعنی بحث راجع به «دنیا».

ما قصد نداریم بحث دنیا را باز کنیم ولی از این جهت لازم است که دنیا را شرح دهیم.

دعای مکارم الاخلاق این مباحث را با جایگاه اخلاق، دنیا و مال را پوشش می‌دهد. حتما این دعا را مشاهده کنید.

بحث مال:

تصور کنید ما در یک روستایی زندگی می‌کنیم (مثال را می‌بریم به روستا؛ چرا که زندگی در روستا ساده‌تر است). در روستا کم کم که امکانات را شناختیم، یکی از این دو حالت برآیمان به وجود می‌آید، اوقاتمان را استفاده می‌کنیم و شروع می‌کنیم کشاورزی و دامداری کردن و کم کم از نظر امکانات وسعت پیدا می‌کنیم. یا اینکه به هر دلیل از اوقاتمان استفاده نمی‌کنیم، یا از امکانات استفاده نمی‌کنیم و از نظر کشاورزی و دامداری رونقی نداریم و در نتیجه وسعت امکانات نداریم.

این دو حالت را نوشتیم زیرا که منطق دنیا چنین است که اگر کسی در یک فضا و بستری باشد و به وسعت امکانات دنیایی برسد این دو حالت؛ یکی دارا و یکی ندار پدید می‌آید. این اگر فضای دنیایی باشد خود دارایی، تفوق و ضعف می‌آورد به گونه‌ای که، یکی زیردست دیگری قرار می‌گیرد. یکی زیر چنبره دیگری می‌رود.

دید هر دو - ندار و دارا- به مال دنیا، یکی است و هر دو مال را وسیله بی‌نیازی در دنیا می‌دانند لذا اگر یکی خواست زور بگوید آن دیگری زور را می‌پذیرد، مجبور است و اگر آن یکی فحش دهد دیگری هم می‌شنود، اگر آن تحقیر کند دیگری هم تحقیر می‌شود. پس یکی دهنده و یکی گیرنده می‌شود.

پس اگر در سوره بخوانیم «الذی جمع مالا و عدده...»، احتمالا یک عدل هم پیدا می‌کند که کسی است که در خیالش مال و دارایی دارد، و هر دو تحقیرکننده هستند.

وقتی سوره می‌گوید «جمع مالا و عدده» به آدم ندار اشاره نمی‌کند بلکه به منطق آن آدم اشاره می‌کند. یعنی یک منطق دارد و ربطی ندارد که دارا یا ندار باشد. نام این منطق حضور در دنیاست.

اگر کسی بخواهد از این منطق بیرون بیاید باید از منطق دنیایی بیرون بیاید یعنی ارزش را به اعتبارات قراردادی نبیند. مثلا فکر کنید یک عده آمده‌اند به شهر و جای این کشاورزی، دانشگاه و تکنولوژی شد. و قراردادهایی را در سطح تکنولوژی و شهر وضع کردند.

پس ۳ دسته داریم، دو گروه که در این قاعده هستند؛ عده‌ای قانون‌گذار و عده‌ای هم پذیرای قانون ولی دسته سوم کسانی هستند که براساس کتاب و وحی زندگی می‌کنند.

در این جامعه یکی به خاطر مدرک نداشتن تحقیر می‌شود و یکی به خاطر اینکه تحقیر نشود می‌رود که مدرک بگیرد و مدام در حال تحقیر شدن هستند، چند مقاله داری؟ خب خیلی عقب هستی چون فلانی از تو بیشتر مقاله دارد!!

ادبیات متفاوت است:

(۱) ادبیات انبیاء

(۲) ادبیات کفار: ادبیات سلطه و ادبیات سلطه‌پذیر

خیلی شده که ما در زندگی مان به خاطر تحقیر نشدن زندگی کرده‌ایم!! خیلی شده است که انسان کرامتش را از دست داده و نسبت به ضعف‌هایش به شدت حساس شود که نامش تحقیر است. این شیوه‌ها متفاوت شده است، مخصوصا در مهریه‌ها. اگر کسی بیاید بگوید مهریه من اینقدر باید باشد چون اگر کمتر باشد به من می‌گویند که این دیگر چه آدمی است و اینکه همه به من یک جور دیگری نگاه می‌کنند، و نوعی احساس تحقیر دارد. می‌گوید زشت است و این تنها یک خیال است و این گونه مهریه‌های گزاف و جهیزیه‌های گزاف و ازدواج‌های ناموفق پدید می‌آید.

پس «الذی جمع مالا و عدده» در یک منطق بینایی مطرح کردیم، ارزش‌ها و اعتبارات جعل شده است که به کار آدم جهت می‌دهد و این آدم یا تحقیر می‌کند و یا تحقیر می‌شود. هر کسی منطقی این باشد بر این اساس بدون شک یا دنیا با اوست و یا بر اوست، پس یا تحقیر می‌کند و یا تحقیر می‌شود.

و قصه سوره مبارکه همزه یعنی همین منطق دنیایی و تحقیر شدن یا تحقیر کردن.

ما نمی‌خواهیم بگوییم که مال بد است که کارهای فرهنگی همیشه به خاطر پول نداشتن زمین بخورند. مال مثل امکانات است، مثل اولاد است، مثل افراد است. مثلا شما چند میلیون نفر جمعیت دارید؟ یعنی ۷۰ میلیون نفر پتانسیل داریم. جلوی افزایش جمعیت را گرفتن یعنی به یغما بردن اموال کشور. اموال و اولاد جزء امکانات هستند. شما یک منطقی می‌آورید آنگاه از میان این افراد خارج می‌شوید.

منطق حضور در دنیا در نزد اولیای الهی چیست؟

اول: شناخت نعمت و امکانات (پول، زمان و خیلی چیزهای دیگر و نه فقط مال)

ثانیا شکر نعمت: تعریف شکر نعمت سوره مبارکه ابراهیم است. در کتاب بلوغ عبودیتی نیز به طور کامل گفته شده است.

در واقع امکانات و نعمت‌ها زیرمجموعه علم، وحی و حکم الهی قرار می‌گیرند و تابع رسومات و شرایط نیستند و فرد آزادانه تصمیم می‌گیرد.

منطق زهد است ولی با استفاده از امکانات است. مثل حضرت امیرالمومنین (علیه السلام) که اموالش در خدمت مردم بود. توان بالفعل مهم است، نه پتانسیل.

ولی در منطق دنیایی همه حباب است. حقیقت ندارد و همه قواعد الکی دنیایی است.

همز و لمز های قاهرانه: فرد به خاطر آن اموالی که دارد همز و لمز می‌کند.

و همزه و لمز های مقهورانه: کسی که تحقیر و تخریب می‌شود.

کارهایمان را جزئی تر کنیم و همز و لمزهای اخلاقی مان را بررسی کنیم. ما اول از مال به سمت همز و لمز بردیم ولی الآن می خواهیم از همز و لمز به سمت مال ببریم.

مثلا من یک خاله دارم که او هم یک سری رسم و رسوماتی دارد مثلا اینکه ماهی یک بار باید به او سر زد، حالا خاله ام به خاطر نرفتن، من را سرزنش می کند، می شود نسبت به خاله حالم بد شود و یا خاله حالم را بد نکند. زیرا ممکن است که تحقیر از جانب خاله اتفاق بیفتد ولی شما تحقیر نشوید.

تحقیر مقهورانه و قاهرانه داریم، کسانی که نسبت به حاکمیت یا دولت حس تحقیر شدگی دارند شروع می کنند به تحقیر کردن دولت. مثلا فلان وکیل و فلان وزیر اسمش بیاید شروع می کند به تحقیر و مذمت او یعنی حتما نسبت به آن وکیل تحقیر شده است. گاهی بدتر این است که فرد توهم بزند که تحقیر شده است.

تحقیرهایی که افراد توسط ذهن خودشان به خودشان تحمیل می کنند وقتی است که با افراد دارا مواجه می شوند و در خودشان احساس نیاز شدید می شود. یعنی چه بسا تحقیر قاهرانه نباشد ولی تحقیر مقهورانه اتفاق بیفتد.

در قرآن عذاب هایی که در درون فرد به واسطه تحقیرهای ذهنی پدیدار می شود و ثابت می ماند اسمش نکال است. یعنی فرد در پیشانی اش تحقیر را حک کرده است.

نکال بیماری مستکبرین است و می شود یک مستضعف هم با توهمی که دارد بیماری مستکبرین را بگیرد. که در سوره مبارکه مزمل آمده است؛ «ان لدینا انکالا و جحیما و طعاما ذا غصه و عذاب الیم» که در سوره مبارکه انسان عذابش ۳ تایی است و نه ۴ تایی.

برای پیشگیری از تحقیر مقهورانه چه کار کنیم؟

فرد باید دیدش را نسبت به دنیا عوض کند، دنیا را محل ابتلا بداند. هر ابتلائی را برای خودش فرصت بداند و تهدید نداند. یعنی باید از مفهوم دنیا و ابتلا شروع کند.

هیچ کسی به هیچ کسی نمی‌تواند توهین کند. این قاعده است. مثل این است که من به این ماژیک بگویم خرا! آیا این خرمی شود. من خودم را تغییر داده‌ام او را که زمین نزده‌ام. انشاء من که قول کن فیکون خدا نیست. لذا کسی به من بگوید بداخلاق! ولی من که بداخلاق نمی‌شوم. توهین معنی ندارد. تحقیر و تعیب شدن معنا ندارد.

نه شما می‌توانید چیزی را تعیب کنید و نه با تعیب شما چیزی تحقیر می‌شود. ولی کسی که مال را عامل خلود بداند تعیب و تحقیر را دارای اثر می‌داند.

امکان ندارد مؤمن یا انبیاء از تحقیر کسی ناراحت شوند. ممکن است ناراحت شوند ولی نه اینکه شکسته شود.

تعیب و تحقیر مربوط به فرد است؟ مربوط عمل است یا باور؟ بین فرد و عمل و باور فاصله هست یا نه؟ عمل را تعیب و تحقیر نمی‌کنیم، بلکه تعیب مربوط به فرد است.

مثلا کسی گناهی کرده است، باید گناه را مذمت کنید، هیچ‌گاه نمی‌گویید که گناه را تعیب کردم. تعیب در هر حالتی اشکال دارد. ولی انبیاء گناهان را مذمت می‌کنند.

فکر کنید یک آدمی به واسطه اشتباهی که کرده است توسط مردم تعیب شود، او نمی‌شکند چون توبه می‌کند. نمی‌شود که کسی توبه کند و بشکند.

بداخلاقی بد است و مورد تعیب دیگران می‌باشد. بداخلاقی باید مذمت شود یعنی حساب فرد و عملش را یکی نگیریم. مثلا من بداخلاق مورد تعیب دیگران قرار گرفتم، پس آیا بشکنم چون بداخلاقم؟ یا بداخلاق نیستم پس نمی‌شکنم؟

«بداخلاقم و به کسی ربطی هم ندارد» همز و لمز مقهورانه است. این همز و لمز خودش منشاء عیب‌های دیگر می‌شود مثلا غیبت، بهتان و... را فعال کند. مثلا ممکن است که زمینه بروز آنان را نداشته باشد ولی به محض اینکه در معرض قرار بگیرد بروز می‌یابد.

تحقیرهایی که در زمان کودکی اتفاق می‌افتد که نوعا تحقیرهای غیر مستقیم است، در بزرگسالی منشاء اختلالاتی چون افسردگی، وسواس، ترس و غیره می‌شود. که البته روان‌کاوی می‌کنند که بسیار زمان‌بر است ولی در درمان با

ایمان به خدا، در یک شب قدر یا یک روز عرفه یا یک شبی که انسان را به شب قدر وصل کند، می تواند تأثیر این تحقیرها را حذف کند. ارتباط با خدا مثل یک نوری است که همه این تحقیرها را برطرف می کند.

خدا آمده این انسان را بالا ببرد؛ یعنی هر انسانی یک شب دارد که می تواند کار یک عمر را انجام دهد، هر چه که خدا می خواهد امکانات را ارزش دهد، خود انسان می آید توی سر این امکانات می زند و به صورت توهمی مال را مهم می داند! یک موقعی یک کسی واجد صفاتی است و یک موقع فاقد صفاتی است.

همز و لمز قاهرانه:

هر کسی که آن صفات را ندارد، تحقیر می شود. نوعاً این منشأ بخل است. این به سمت حرص و طمع پیش می رود. هر کسی را که واجد آن صفات است، تحقیر می کند. و این منشأ حسد است. (مثل اینکه چرا فلانی فلان چیز را دارد؟) این به سمت حقد و کینه پیش می رود.

همز و لمزهای از روی بخل و حسد تبدیل به حرص و طمع یا حقد و کینه می شود و انواع می یابد. همز و لمزهای از روی ترس هم ممکن است پدید بیاید. مثلاً زورگویی، همز و لمزهای از روی کبر و... .

اگر من تعییب (عام تر است از تحقیر) یا تحقیر می کنم، باید نگاه کرد که اولاً مدل تعییب قاهرانه است یا مقهورانه. کسی نمی تواند بگوید که کدام مدل -قاهرانه یا مقهورانه- قوی تر است. یک روایتی است که؛ بعید است که حسادت درمان داشته باشد. برای برخی از این ها خلود قائل شده اند.

یعنی به مجردی که در حسد هستید عمد ممدّه است و خلود است ولی به محض خروج از آن می تواند درمان شود. به مجردی که در حسد باشد در جهان بینی قرار می گیرد که آن جهان بینی به قدری بر او اشراف دارد که هیچ گریزی از آن ندارد. پس راهش این است که از این جهان بینی خارج شود و نباید مثل عرف باشد. نباید دنیا را مثل همه ببیند و تا مادامی که در این جهان بینی است محکوم به کبر و حرص و حسد است زیرا که هیچ راهی جز حرص و طمع ندارد بنابراین راه درمان این سازه (جمع مالا و عدده...) این است که مال را عامل خلود خود نبیند.

بدی ماجرا به این است که هر همز و لمزی هم که می‌کند یک سند عقلی برایش می‌آورد، مثلاً فلانی دنبال مال نرفته و تلاش نکرده و ...

طبق این سیستم باید همز و لمزها را با یک محاسبه‌ای به دست آورد و تعیب‌ها را نسبت به خود و دیگران احصاء کرد و بعد دید که از چه ارزش‌هایی منشاء می‌گیرد و آن ارزش‌ها را اصلاح کرد و از همز و لمز خارج شد. حرف آخر را هم بگوییم و از سوره مبارکه همزه خارج شویم؛

اگر کسی سوره مبارکه همزه را بخواند از همه رذایل پاک می‌شود زیرا که همه رذایل به خاطر هوان یا اهانت به نفس اتفاق می‌افتد و این‌ها روایت دارد «مَنْ هَانَتْ عَلَيْهِ نَفْسُهُ فَلَا تَأْمَنُ شَرَّهُ»^۱ و همه فضائل به واسطه کرامت نفس اتفاق می‌افتد «مَنْ كَرُمَتْ عَلَيْهِ نَفْسُهُ، لَمْ يُهِنْهَا بِالْمَعْصِيَةِ»^۲.

مثلاً بگویید فلانی را دیدم که داشت کسی را تحقیر می‌کرد بعد ببینید که چه مالی و چه خلودی وجود داشته که این تحقیر از آن منشا شده است. من مثال بزخم خوب نیست، وقتی که مثال بزخم و کسی به خود بگیرد خودش مصداقی از تحقیر است.

مثال خیالی: من رفتم روستایی و یک کشاورزی را دیدم که گفت عجب این پسر مش غلام چقدر بیکار و علاف است و همیشه خواب است ولی ما از بچگی تلاش می‌کردیم و ما به خاطر تلاشمان به این زمین‌ها رسیدیم و او زمین ندارد در حالی که آن آدم مصداق مسکین است. برای این کشاورز، پسر مش غلام مسکین است و باید او را «تحاضون علی طعام المسکین» کرد. باید خودش را بشکند و برود پیش فلان کدخدا که کار کند، باید ریسک کند. باید ریسک کنید، برای مردم ریش گرو بگذارید تا امثال این بنده خدا راه بیافتند. اگر یک تعدادی معتاد و کارتن خواب شده‌اند برای این است که کارشان را به خودشان وا گذاشتند، اسم مسکین معلوم است یعنی باید بروی سراغش و اگر بگویی «اگر اهل باشد خودش سراغ کار می‌رود» یعنی به نوعی تحقیر کرده‌ای.

^۱ بحار الانوار، ج ۷۲، ص ۳۰۰

^۲ غرر الحکم و درر الکلم، ج ۸۷۳۰

صرف اینکه مؤمن شده‌اید «احسب الناس ان یترکوا ان یقولوا آمنا...» فتنه‌های زیادی به شما خواهد رسید. باید عیب‌های نظام را ما برطرف کنیم.

تحاضون یعنی اینکه الزامی ندارد که شما کمک کنید بلکه باید تشویق کنید که دیگران کمک کنند و بیشتر مشارکت‌های غیرمستقیم را شامل می‌شود. مانند خیریه، کارهای فرهنگی و ... را ایجاد می‌کند.

انسان به دنیا می‌آید و دچار یک سری ابتلائی می‌شود که اینک کسی مریض شود، هدایت شود و تمامی احکام و چارچوب‌ها مشخص است و نباید خیلی کاتولیک‌تر از پاپ شویم. حساب دنیا حساب ابتلائیات است.

در فضای خانوادگی به هر حال آدم باید مشاهده کند. مشاهده عیوب در خانواده باید تحریک‌کننده ذکر، فکر و تدبیر برای برطرف کردن آن عیوب باشد؛

ذکر: دعا و نماز

فکر و تدبیر: مطالعه برای برطرف کردنش

اگر این چنین نکنند، می‌شود مواجهه‌های غیر کارشناسی و دور از تخصص.

نوعاً وقتی مواجهه به این سمت می‌رود خود مشاهده عیوب می‌شود منشاء عیوب. یعنی عیب‌ها را با عرصه‌های دیگر مشابه‌سازی می‌کنند؛ کسی عیبی را در پدرش می‌بیند مثلاً پدر خسیس است و اگر مشاهده غیر کارشناسی داشته باشد در او منشاء یک حساست می‌شود یعنی همین که عیبی در نگاه او می‌افتد زنجیره فسادش را انتقال می‌دهد. البته این مواجهه می‌تواند به خاطر سرزنش باشد ولی در نهایت می‌گویند فلانی مثل پدرش است.

عیوب ارثی به کسی نمی‌رسد بلکه چون الگوبرداری می‌شود شکل ارثی می‌گیرد. اگر کسی با عیوب به طور غیر کارشناسی برخورد کند یا دچار تعیب می‌شود یا آن زنجیره در خودش فعال می‌شود.

خست یا بخل در پدر:

مواجهه غیر کارشناسی: یعنی اینکه این حساست پدر را به روی پدر بیاورید!

مواجهه کارشناسی: باید کشف شود که با خسیسی که پدر است باید چگونه برخورد کرد؟!

این بحث تابع، بحث دنیا است. گاهی با عیبی مواجه می‌شوید که آن را تهدید می‌بینید. ولی اگر عیب را تحریک بگیرید یعنی عیب زیادتر، تحریک زیادتر.

بعد ازدواج به طور طبیعی عیوب همسران رو می‌آید. اگر این دو هر کدام عیب‌های طرف مقابل برایشان تهدید باشد هر چه پیش‌تر می‌روند تهدیدها روی هم می‌آید و یک مرتبه نفس فرد بند می‌آید.

کسی اشتباه نکند که بگوید این دستگاه می‌گوید این عیب عیب نیست، بلکه می‌گوییم عیب عیب است ولی عمل عیب است نه خود فرد، یعنی باید فرد را از عملش جدا دانست.

دنیا محل خلود و ماندن نیست، یک روز خوش است و یک روز دعواست. دنیا درهم است. نباید در دنیا انتظار راحتی داشته باشید. باید به خدا خوش‌بین باشیم، خدا با عیوبمان ما را ابتلاء می‌کند و رشد می‌دهد. خدا نمی‌خواهد کسی را خوار کند.

صفات، ارتباط سازمانی با هم‌دیگر دارند و ما با یک همز و لمز، یک سری صفات برشمردیم که اگر یکی درست شود بقیه هم درست خواهند شد.

اگر کسی نسبت به دنیا آماده نباشد و فکر کند محل آسایش و آرامش است؛ در مواجهه به عیوب بی‌طاقت می‌شود و به تعیب نزدیک است. کافی است که یک نفر دنیا را محل آزمایش نداند.

*باید هر کسی با مواجهه با عیوب دیگران معادل آن را در خودش کشف کند به تدبیر نزدیک است یعنی بداند که هر عیبی که می‌بیند ممکن است مشابه‌اش در خودش باشد و چون به تدبیر نزدیک می‌شود خدا را شکر می‌کند. اینگونه است که می‌گوید خدا خیر دهد فلانی را، که با عیبش به من نشان داد که من کدام عیب را دارم.

*حرف نهج البلاغه است که اگر کسی عیوب دیگران در منظرش از عیوب خودش پررنگ‌تر باشد حتماً به تعیب دیگران می‌پردازد.

آنچه که گفتیم هر کدام روایت دارند و چه خوب است که این‌ها را سرمنشاء اعمال و باور خودمان قرار دهیم.

می‌گوییم که آقا امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) فلانی در فلان روز کینه بدی از من دارد، آن وقت امام (علیه‌السلام) می‌فرمایند که کینه برادرت را با قلع کینه درون خودت از بین ببر! در واقع می‌خواهد بگوید که کینه‌ای که در او می‌بینی نتیجه کینه تو نسبت به اوست. نکته مهم این است که امام (علیه‌السلام) این را در رابطه برادری و اخبات می‌گوید. پس زمینه‌ی این قاعده اخبات است.

اگر مثلاً من امروز نیتم این نباشد که عیوب خودم را ببینم شروع می‌کنم و عیوب دیگران را می‌بینم ولی وقتی خودم و عیوب خودم را می‌بینم دقت می‌کنم که اگر کسی بد راه می‌رود می‌گوید نکند من هم بد راه می‌روم و آدم‌هایی که خوب رانندگی می‌کنند برای این است که از رانندگی بقیه یاد گرفته‌اند که خوب رانندگی کنند.

استاد در جواب سؤالی:

از ابتلائات حکومتی و اجتماعی است که معتاد در جامعه وجود دارد، یک‌سری از مسائل به اقتصاد برمی‌گردد، یک‌سری به قومیت‌های اجتماعی و غیره. قاعده کلی مواجهه با این مسائل از حاکمیت است و دلیل حکومت دینی هم جلوگیری از این موارد و توصیه به حکومت انبیاء است. در ما باید یک جوش و خروشی برای اقامه دولت حق به وجود آید و نه صرفاً دولت صاحب الزمان (عج‌الله تعالی فرجه) بلکه هر کسی عضوگیری کند که اولاً تلاش کند برای آسیب‌هایی که وجود دارد. ما نمی‌توانیم نسبت به این مواد ساکت باشیم، جدال احسن و اقامه خیرات و... نیز در قرآن به صورت جزئی ذکر شده است. مواردی که شما مطرح می‌کنید در برخی از شهرها بود که ۹۹٪ آقایان معتاد بودند و بعضی جاها اصلاح شد. این‌ها امر حکومتی است و اقامه حق می‌خواهد.

اگر کسی با یکی دو مورد از این شرایط وخیم مواجهه شد باید برآیند کار را ببیند و قاعده مؤمنین را به کار ببرد. اینکه هر کسی به هر بلایی دچار می‌شود قبل آن ظرفیتش برایش فراهم شده است. باید بداند که اگر خدا همسر معتاد را به او داده شما باید به عنوان گوش (اذن واعیه) عمل کنید، تا او خودش ظرفیتش را کشف کند، او را نصیحت نکنید (همسرت را طلاق دهی یا...). مواظب باشید که یک موقعی مشاوره‌های اشتباهی نداشته باشید، با مقایسه با زندگی خودتان نسخه اشتباهی نیپیچید. اگر کسی قاعده‌اش این باشد که این بلایی ست که ظرفش هم وجود داشته باشد آن موقع جور دیگری به ماجرا نگاه می‌کند. همه ما وقتی حساب می‌کنیم یک جور بدبختیم. قاعده دنیا این است که حتی اگر کسی وضعش هم خوب است به خودش سیخونک می‌زند.

کتاب غرر الحکم یک بخشی دارد که عیوب انسان را آورده است که روایات خیلی خوبی دارد. حتما مطالعه نمایید.

یکی از مشکلات افراد این است که مشکلات زندگی شان را می گویند ولی منافعی که از مشکلات به آنها رسیده را نمی گویند. نوعا این گونه است که می گوید: ما ۷ سال با هم زندگی کردیم ولی «یک روز خوب نداشتیم!!!»

آدمها کلا تمایل دارند به اینکه مشکلات را بزرگ ببینند. اگر بینیم ظرف وجودی هر کسی با ابتلاش تناسب دارد حالمان خوب می شود. اگر درصد طلاق اینقدر بالا رفته است ۹۰٪ تقصیر اطرافیان است که می گویند چگونه می توانی با این فرد زندگی کنی، جدا شو!!

مطالعه قرآن براساس سوره مبارکه همزه

❖ توجه غیر عادی به مال: وقتی سوره همزه را می خوانید در برداشت هایتان از کل قرآن باید دقت کنید که

کجاها توجه غیر عادی به مال دارد. مؤمنین هم مال دارند. غیر عادی یعنی «يقول اهلکت مالا لیدا»

❖ خلود در مال: ماندن در دنیا، باقی ماندن در دنیا.

❖ گفتارها و رفتارهای خردکننده دیگران:

❖ جزاهای خرد کننده: مثلا شما سوره مطففین را که می خوانید نیمه دوم سوره افرادی است که «فکھون»

می کنند یعنی مسخره می کنند.

ارتباط بین سورهها با موارد بالا

مؤلفهها	سورهها
توجه غیر عادی به مال	
خلود در مال	
گفتارها و رفتارهای خرد کننده دیگران	ناس : یوسوس فی صدور الناس
جزاهای خرد کننده	دخان: ذق انک انت العزیز الکریم

تمامی آیات جهنم بلا استثنا خرد شدن است حتی ویل هم به معنای خرد شدن است. نمی شود کسی به جهنم برود ولی همز و لمز نداشته باشد. ابتدا یک فهرستی از عذاب‌های قرآن در می آوریم، اگر لازمه معنایشان خرد شدن بود پس همز و لمز مبنایش است. شما وقتی از عذاب می گوئید در ماهیت عذاب حتما خرد شدن هست. ماهیت عذاب به ماهیت گناه ربط دارد؛ عذاب‌ها حالت‌های مختلف «حطمه» است.

بحث مال

۷-۸ خصوصیت بود که گفته شد. انواع مال را اگر بخواهیم توضیح دهیم چنین است:

✓ یک سری مال‌ها مثل حسب و نسب هستند یعنی به خاطر نسبت‌ها هستند؛ که در روایات به اسم «شرف» نام برده شده است. بازاری‌ها این را به خوبی می فهمند. هر چند ممکن است مبنای عاقلانه‌ای هم نداشته باشد. این موارد مال‌هایی است که خود جسمیت ندارد.

✓ مال‌هایی که مرتبط با فن و فناوری است: مثل انواع مشاغل. در روایات با «نفع» و «فضل» آمده است.

✓ ارث: در حکم یک زلزله چند ریشتری کار از آن برمی آید و نوعا ارث مسیر مال‌ها را عوض می کند. کار ارث این است که صحنه زندگی را تغییر می دهد.

✓ اقلیم و زمین و زمان: این‌ها تقریبا در یک رنج هستند. ارزش این موارد را زمانی انسان متوجه می شود که مهاجرت می کند و به جایی دیگر می رود مثلا وقتی یک نفر می آید ایران، اروپایی باشد یا پاکستانی متفاوت است و وزنی که در نظر دیگران دارند فرق می کند. این‌ها جزء مال محسوب می شود.

* هر کسی در کشور ایران زندگی کند در آینده حتما قیمت بالایی در دنیا خواهد گرفت حتی اگر کافر باشد و این به واسطه امام خمینی (ره) بود.

✓ داد و ستد: این کار را تو بکن، این کار را من -در قبال کارت- انجام می دهم. هر چیزی که به معامله می آید.

*مدال گرفتن مالی است که به حسب و نسب برمی گردد. کسانی که مدال‌هایشان را تقدیم می کنند یعنی مال قابل انتقال است.

✓ امکانات و نعمت‌ها: مثلاً شما یک کلاس را می‌رفتید، این کلاس چقدر ارزش داشت؟

*خیلی بد است که انسان یک ساعت عمرش را روی ۱۰ هزار تومان، ۱۰۰ هزار تومان یا غیره بگذارد. یک ساعت عمر شما چقدر می‌ارزد. وقتی دقت می‌کنی می‌بینی در این امکانات و نعمت‌ها که مال نیست ولی مردم حساب مال می‌کنند. این‌ها عرفاً مال هستند ولی نزد خدا مال نیستند. بهای وقت مؤمن و ثمره‌اش چقدر است؟ پس معلومست که انسان‌ها عرفاً این قراردادها را وضع می‌کند.

امکانات و نعمت‌ها مال نیستند، بلکه رحمت‌اند و مردم این‌ها را مال می‌پندارند. زیرا وقتی مال حساب می‌کنند برای کارشان قیمت خالی معلوم می‌کند یعنی من ۵ ساعت می‌آیم این قدر پول به من بدهید.

انسان می‌آید جمع مالا و عدده می‌کند و یک برآوردی از تمامی این موارد انجام می‌دهد و آن را سبب بقای خود می‌داند. یا اینکه به توان می‌رسد و یا اینکه می‌گوید «کاش ما هم...».

یا جای خالی مال در آن ایجاد می‌شود که همز و لمز مقهورانه ایجاد می‌شود و یا خود مال در آن‌هاست که همز و لمز قاهرانه است.

موارد بالا همه غیر از امکانات و نعمت‌ها همه مال بودند. نعمت یعنی امکانات خاص برای انسان‌ها برای رسیدن به غرضشان. با سیستم ولایت ارتباط دارد. مرتبه نعمت با هر کدام از آن‌ها متفاوت است. زیرا در قرآن هر جایی نعمت گفته می‌شود شکر نعمت مهم می‌شود یعنی بشناسد و به موقع شکر نعمتش را به جا آورد. مثلاً شما یک گل زیبا را می‌بینید چقدر قیمت دارد؟ نعمت یعنی امکان خاص و جزء نعمت اجل و وقت است. نعمت در قرآن فرهنگ خاص پیدا می‌کند و نباید جنبه قیمتی و مادی بگیرد.

مواجهه با مال باید به گونه‌ای باشد که این‌ها حالت سببیت ندارند. باید حدود هر کدام را بشناسیم. وقتی که چیزی را ندارد می‌گوید عیب و توکی و روی ترش می‌کند. مواجهه درست این است که همه این‌ها مال هستند و باید سبب تزکیه شوند. یعنی باید این‌ها عامل شوند. نباید هدف را گم کرد. در واقع مال می‌شود بهانه برای مقابله با عیوب و نه تعیب دیگران.

در شهر ما اگر آن روستایی را حساب کنید، یکی هم بیکار نیست، همه کارگر خدا هستند و خان و خان بازی نداریم.

از موارد بالا همه به غیر از نعمت اعتباری‌اند. ولی نعمت حالت عینی دارد. مثلاً استعداد یک نفر. ما نوعاً روی نعمت‌ها حساب مالیت می‌کنیم که اشتباه است و برای نعمت‌ها باید بگوییم شکر و کفر.

استفاده درست از نعمت با استفاده درست از مال دو حرف متفاوت است. نعمت را نمی‌گویند عده می‌کند، بلکه کفر یا شکر می‌کند.

خیلی وقت‌ها نعمت را پول می‌بینند، حضرت یوسف (علیه‌السلام) را به ثمن بخش می‌بینند. اگر نعمت می‌دیدند او را نگه می‌داشتند. اگر چیزی را مال ببینیم یعنی قابل معاوضه کردن است. نعمت وقت را با مال معاوضه نکنید.

*نعمت وقت تنها با «علم» قابل معاوضه است.

در واقع یکی از مشکلاتی که مطرح شد این است که نباید شما به یک‌سری نعمت‌ها نگاه مالیت داشته باشید. وقتی نگاه مالیت داشته باشید کار خراب می‌شود. البته می‌توان هر مالی نعمت دانسته شود.

*اگر مال، نعمت دانسته شد شکرش به معنای «انفاق» است.

*اگر نعمت، مال دانسته شد، سعی در معاوضه مالی او خواهد شد.

در نتیجه بهتر است که تمام مال را نعمت ببینیم و شکر نعمت را بجا بیاوریم. یعنی همیشه مدیون شکر خداست. ولی اگر مال ببیند همیشه در حال خسارت است.

نگاه عرفی این است که روی نعمت حساب مال کرده‌اند مثل اینکه حضرت یوسف (علیه‌السلام) را به مال تمثیل کردند. گاهی می‌شود که دین خدا و قرآن تبدیل به مال می‌شود. یعنی کسانی دین خدا را وسیله کسب مال می‌دانند و نعمت را مال می‌دانند.

پس نتیجه آخر:

راه خروج از همز و لمز، نعمت دیدن مال و شکر آن نعمت.

راه ورود به همز و لمز، یعنی مال دیدن نعمت ها.

تمامی سخنانی که گفتیم، اغلب روایات زیادی راجع به آنها می‌توانید ببینید. ان شاء الله که جلسه آینده ی سوره بعدی را خواهیم خواند.

تعمیل در فرج امام زمان (عج) صلوات